

نظام مشارکت زیربنای مدیریت اسلامی

○ فریور باتمانقلیچ
○ انتشارات جمهوری
○ ۳۹۷ ص، ۵۰۰۰ نسخه

○ نادر محبتی

وسواسی فوق تصور دارند، که این خود نشانه اهمیت است که مسلمانان برای کلام الهی قائل اند، به طوری که حتی تغییر حرکتی اندک مانند تبدیل فتحه به کسره، ضمه، سکون و غیر آن را نه تنها جایز نمی دانند بل آن را نوعی تحریف لفظی قرآن تلقی می کنند.

در باب ترجمه نیز چنین است، ترجمه باید به نحوی باشد که اندک مغایرتی، حداقل با ظاهر مراد خداوند نداشته باشد. لذاست که می بینیم در چاپ قرآن کریم و ترجمه آن، بیشترین دقت را به عمل می آورند. همه این وسواس ها و دقت های بیش از اندازه برای آن است که مبدا کلام بشر با کلام خداوند مخلوط شود، و سبب اشتباه و التباس گردد. در این خصوص تا آنجا پیش رفته اند که حتی کلام نبی و رسول و امام معصوم هم نباید به هیچ عنوان با آیات الهی آمیخته گردد.

اما با کمال تأسف با یک نگاه اجمالی در این کتاب، موارد فراوانی را می توان یافت که ایشان می نویسند: قرآن می گوید، خداوند می فرماید و آنگاه در ضمن درج نقل قول از قرآن، ذهنیات و محفوظات خود را به طور مسلسل القاء می نمایند. برای مثال: در صفحه ۴۳ اینگونه آورده اند: «خداوند بخشنده مهربان می فرماید، هرکس و هر جامعه در هر کجای دنیا نظام مدیریت جامعه خود را بر این قانون عام بیان نماید، روز به روز بر نعمات و برکاتش افزوده می شود.

ای انسان ها آیا نمی خواهید از این قانون تبعیت نمایید و آن را در جامعه خود اجرا نمایید؟ هیچ اجبار و اکراهی نیست، آزادی کامل دارید، می خواهید پیروی کنید و اگر نمی خواهید پیروی نکنید. اما من خدا، تو انسان را می شناسم، تو انسان یک معامله گر هستی، با خودت حساب سود و زیان می کنی، چون من خودم ترا آفریده ام، تو فطرتاً معامله گر آفریده شده ای.

حال سؤال این است که این مطالب به این شکل مسلسل در کدام آیات و در کدام سوره قرآنی آمده است؟! مشابه مورد مزبور به کرات در این کتاب آمده است.

وی در صفحات ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۶۷، ۶۸، ۲۳۳، ۲۳۴ و دیگر صفحه ها این روش نادرست نقل قول از قرآن و خداوند را تکرار می کند.

۲. یکی از ویژگی های کتاب مفید و مثبت باتوجه به ضرورت مقرون به صرفه بودن هر کاری و گران بها بودن عمر و فرصت خوانندگان کتاب، استفاده از کمترین کلمات و جملات برای بیان بیشترین معانی است و معروف است که خیر الکلام ما قل و دل.

بهترین سخن کوتاهترین و دلالت کننده ترین است. کم گوی و گزیده گوی چون در.

اما با کمال تأسف، کتاب مزبور این قاعده طلایی را رعایت ننموده و مطالب را بسیار تکرار کرده است.

برای نمونه: مبحث نظام حمدفراگیر را یکبار در صفحات ۳۱-۳۵ آورده و بار دیگر همان را از صفحه ۳۱۹ تا ۳۳۱ تکرار نموده است.

نمونه دیگر آنکه: بحث نظام فراگیر تشکر را ابتدا در صفحات ۴۲-۴۴، ۴۳ و سپس در صفحات ۱۹۰، ۲۲۶، و آنگاه به طور مفصل از صفحه

محور مطالب این کتاب، تبیین و تفسیر مدیریت مشارکتی و به عبارت دیگر مدیریت براساس نظام ویژه اخذ پیشنهادات همه افراد و انتخاب بهترین آنها و بکار بستن آنها و پاداش دادن مادی و تشویق معنوی همه افراد مؤثر در پیاده شدن پیشنهاد پذیرفته شده است؛ اعم از پیشنهاددهنده، بررسی کنندگان پیشنهاد و مجریان آن.

در این راستا نویسنده محترم سعی وافر دارد که ضمن توضیح مدیریت مشارکتی یا مدیریت ژاپنی از عناوین و مفاهیم دینی سود جوید، فلذا مباحثی همچون حمدفراگیر، امامت فراگیر، فطرت فراگیر، شورا، تفکر فراگیر، تشکر فراگیر، امر به معروف و نهی از منکر و مباحثی از این قبیل را مطرح و به طور مبسوط از آن سخن می دهد.

گاهی هم به تناسب از مقوله هایی همچون تفکر و ادراک، مغز، قلب، صدر، اعضا و جوارح و مسئول بودن آنها و موضوعاتی از این قبیل، سخن می گوید.

نویسنده محترم به حق قائل است که اگر نظام مشارکت و پیشنهادات، به عنوان روش مدیریتی جمهوری اسلامی در وزارتخانه ها، سازمان ها، نهادها و به طور کلی در تمامی سطوح جامعه پیاده گردد، برکات و پیشرفت های بسیار عظیمی را برای جامعه ایران اسلامی به بار خواهد نشاند.

به نظر می رسد نظام مدیریت مشارکتی از دیدگاه اسلام نه تنها به راحتی قابل اثبات و تبیین است بلکه آیات و روایات به ویژه بیانات مولا علی علیه السلام در کتاب شریف نهج البلاغه به طور مستقیم و غیرمستقیم بر امر مشورت، مشارکت، تعاون در نیکی ها، امر به معروف و نهی از منکر به کرات تأکید کرده اند.

و از این رو تلاش نگارنده محترم کاملاً قابل تقدیر و تشکر است. اما نکته ای که درباره این کتاب وجود دارد نحوه استفاده و تفسیر برخی آیات و واژه های قرآنی، ورود در برخی مقوله های فلسفی است که حکایات از آشنایی اندک ایشان از مبانی تفسیری واژه ها و آیات قرآنی و مباحث فلسفی دارد. که طی همین نقد به مواردی از آن اشارت خواهد رفت. و اما قبل از ورود در شمارش موارد اشکال، ذکر چند نکته کلی درباره این کتاب ضروری است:

۱. همه مسلمین درخصوص نقل آیات قرآن کریم و ترجمه آن

۳۲۹ تا صفحه ۳۴۲ تکرار نموده است.

و همین تکرارهای مُمَلَّ در موضوعات شورا، مشارکت، امر به معروف و نهی از منکر، زورمداری، فطرت و غیره نیز آمده است که جای جای آن قابل ارائه است.

۳. اشکال دیگر این نوشتار نثر محاوره‌ای و عامیانه آن است که تحریر و نثر ویرایش شده آن ضرورت دارد.

۴. چهارمین اشکال کلی این اثر نیاوردن زیرنویس‌ها برای ارائه مآخذ و منابع است و چه بسا مطالبی از دیگران نقل شده است، اما منبع آن معلوم نیست مانند مبحث نیازهای انسان که در واقع از آن مزو می‌باشد.

پس از ذکر موارد کلی به برخی اشکالات موجود در این کتاب می‌پردازیم.

۱. هریک از واژه‌های قرآنی معنای ویژه خود را دارد که این ویژگی‌ها با مراجعه به کتب مخصوص لغات قرآن مانند مفردات راغب، قاموس قرآن، وجوه القرآن و همچنین کتب عام لغت عرب همچون اقرب الموارد، تاج العروس، لسان المیزان و غیره روشن می‌گردد و البته در فهم این معانی و فروق آنها با یکدیگر درایت خاصی نیز لازم است. اما در این کتاب بیان معانی این واژه‌ها قدری دچار اضطراب و اختلاط است.

در صفحه ۳۹ آمده است: «حمد = تفکر تشکر» یعنی مفهوم حمد اعم از شکر است و شکر جزئی از مفهوم حمد است. در حالی که در صفحه ۴۰ آمده است: «حمد یعنی تشکر کردن، شکر کردن» به عبارت دیگر مفهوم «حمد» به مفهوم «شکر» معادل اخذ شده است. و معلوم است که این بیان متضمن نوعی تضاد است. و اما معنای حمد در قرآن کریم: حمد، هنگامی که در رابطه با خداوند باشد به مفهوم ثناگویی اوست در مقابل فضیلت. و اگر درخصوص انسان باشد، فقط در مقابل افعال نیک اختیاری است به خلاف مدح که اعم از معنای حمد است زیرا هم در مقابل فضایل غیراختیاری و هم فضیلت‌های اختیاری به کار می‌رود.^۱

و اما درباره مفهوم شکر که آن را مرادف حمدتلقی نموده‌اند، در ص ۴۰ گفته‌اند که «تشکر یک قانون عام و فراگیر است... فراگیر برای کل جهان، تمام اجزاء جهان در حال حمدند».

در حالی که بررسی آیات شکر نشان می‌دهد که فقط خداوند و انسان به عنوان شاکر معرفی شده‌اند، اما جمادات، نباتات و حیوانات، شاکر تلقی نشده‌اند.

وی در صفحه ۴۰ درباره معنای شکر آورده است: «شکر کردن یعنی هرچیزی را در جای خود قرار دادن».

حال آن که این معنای «عدل» است که «العدل وضع کل شیء موضعه» و از آن جا که ایشان مفهوم شکر را مساوی معنای «حمد» قرار داده بودند و از طرفی «شکر» را با «عدل» یکسان پنداشته‌اند، فلذا این نتیجه به دست می‌آید که مفاهیم حمد، شکر و عدل؛ برابر باشند در حالی که چنین نیست.

و اما مفهوم درست شکر در قرآن کریم، ثناگویی در مقابل نعمت است که توأم با نوعی تعظیم باشد.^۲

۲. در صفحه ۴۲ تحت عنوان «نظام فطری شکرگزار» اولاً بین معنای لغوی و اصطلاحی «فطرت» خلط شده است و ثانیاً مفهوم اصطلاحی «فطرت» نیز با مفهوم اصطلاحی «غریزه» یکسان اخذ شده است.

در حالی که مفهوم لغوی «فطرت»، خلقت و آفرینش است:

فطر السموات و الارض، فاطر السموات و الارض، که در اینجا «فطر» به معنای «خلق» و «فاطر» به معنای «خالق» است.

اما اصطلاح «فطرت» که مورد نظر ایشان است در علم تفسیر و کلام معنای ویژه خود را دارد و آن: «گرایش ذاتی و عالی انسانی به سوی کمال مطلق است» که دین اسلام و ادیان توحیدی براساس همین فطرت تنظیم شده است و از این رو وجدان آدمی خواهان آن است: «فاقم وجهک للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم»^۳ اگرچه نباید از نظر دور داشت که اغلب بین معنای لغوی و اصطلاحی ارتباطی وثیق وجود دارد. اما به هر حال معنای اصطلاحی با معنای لغوی متفاوت است.

به علاوه بنا به تعریف مزبور از فطرت، اینگونه گرایش‌ها و میل‌ها که هم ذاتی است و هم جهت عالی و تکاملی دارد ویژه آدمی است و آنکه مشترک بین انسان و حیوان است، همان میل‌های غریزی است.

لذا ایشان در همین صفحه که می‌فرمایند: «فطرت نیز یک قانون عام است» باید گفت که اگر مرادتان از کلمه فطرت، خلقت و طبیعت هر شیء است، معلوم است که خلقت و طبیعت در مورد هر مخلوقی عام است یعنی خداوند قدیر خالق همه موجودات است و برای هر موجودی سرشت و طبیعت ویژه آن را قرارداده است. و اگر منظور از «فطرت» معنای اصطلاحی آن است، مختص انسان است و نه عام.

۳. در صفحه ۴۳ عبارتی آمده است که: «اگر جامعه ما جامعه‌ای باشد که حق را روشن نماید و باطل را نیز روشن گرداند... مسلماً تمام مردم حق را انتخاب خواهند کرد».

مفهوم این جمله آن است که دانستن حق مساوی با گرایش بدان و تبعیت عملی از آن است و ادراک باطل نیز برابر با تنفر و دوری از آن است.

اگر چنین بود که دیگر نمی‌باید این همه فساد، جنایت و تباهی در روی زمین واقع می‌شد، زیرا یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر، معصومین علیهم السلام، اولیای الهی، صلحاء، عارفان، عالمان و حکیمان، حق و باطل را به مردم معرفی نمودند و از سوی دیگر وجدان و فطرت آنان نیز بدان گواهی می‌دهد، اما با این حال مردم روی زمین مشغول فساد و افساد، جنایت و خیانتند.

بنابراین علل دیگری در کار است که عبارتند از هوای نفس [شهوت و غضب]، شیاطین انسی و جنی، و محیط و وراثت که هرکدام از این عوامل می‌تواند آدمی را در عین اینکه علم به حق و باطل بودن مورد خاص دارد به خلاف علم خود وادار نماید. و این نکته‌ای است حقیقی که مورد تأیید، آیات و احادیث نیز هست. برای مثال، خداوند درباره کفار و مشرکین می‌فرماید که آنها در عین حال که علم به حقانیت آیات الهی داشتند، آن را انکار می‌کردند: و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلماً و علماً. «سوره نمل آیه ۱۴».

و آنجا که خداوند مؤمنین را انداز می‌دهد که «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله...» آیا بدان معناست که مؤمنین گناه را نمی‌شناسند؟ آیا تمام کسانی که ترک واجبات می‌کنند، نمی‌دانند که این احکام واجب است؟ یا آنها که گناه می‌کنند، نمی‌دانند که این کارها حرام است؟ آیا کسانی که خلاف مقررات حق اجتماعی عمل می‌کنند، نمی‌دانند که این‌ها خلاف است؟

به طور کلی این نوعی نظریه تربیتی است که در فلسفه اخلاق بحث می‌شود و نظریه ارسطوست که کاملاً باطل است. اگرچه علم به حق و باطل تأثیر در گرایش و تنفر رفتاری و اخلاقی انسان دارد. اما این تأثیر تام نیست.



۴- در صفحه ۵۲ آمده است که «همه مسائل در اسلام با شور و مشورت حل می‌شود با مشارکت و کسب نظر دیگران.» بیان این جمله آن هم به صورت قضیه موجبه کلیه دارای اشکال است.

آیا احکام واجب مانند نماز و روزه و غیره یا احکام محرمات همانند دزدی، زنا و غیره، تابع نظرات افراد است و همینطور احکام مستحب و مکروه؟

آیا از نظر اسلام، شور و مشورت درباره قضایای بدیهی یا نظری برهانی راه دارد؟

هر سازمان و نهادی برای خود دارای اهداف و مقررات ویژه‌ای است، آیا در نظام مدیریت مشارکتی درباره قوانین و مقررات نیز باید مشورت شود، یا اینکه مشورت کردن در جهت چگونگی بهتر پیاده شدن اهداف و مقررات است؟

با کمترین توجهی روشن می‌شود که حوزه مشورت در محدوده خاصی است که شریعت در آن خصوص ساکت است. بنابراین باید گفت که بعضی از مسائل از نظر اسلام با شور و مشورت حل می‌شود نه همه آنها.

۵- در صفحه ۵۳ آورده است که: «اصولاً تمام علوم جزء اسلام است.»

اگرچه ما مسلمانان دینمان را بسیار دوست می‌داریم و بدان تعلق خاطر داریم و از طرفی پس از ظهور اسلام در جزیره العرب تحول و جهش بزرگی در حوزه علوم اسلامی و برخی علوم تجربی و عقلی و ذوقی حاصل شد، اما هیچگاه نباید دچار افراط و غلو بشویم.

۶- ایشان در ذیل عنوان «آیات الهی» بعد از تأکید بر اینکه «آیات» به معنی نشانه‌هاست و بنابراین باید در آن تفکر کرد، در صفحه ۷۴ اصرار می‌ورزند که: «خداوند نمی‌گوید من دستور می‌دهم و تو باید اطاعت کنی، می‌گوید من نشانه‌های هدایت را برای تو بیان می‌کنم. روشن می‌کنم و تو مختار و صاحب اختیاری، تو می‌توانی از آن پیروی کنی و اگر نخواستی پیروی نکن.»

لازم به تذکر است آیات الهی یا درباره اصول دین است و یا در خصوص فروع دین اعم از رفتاری و اخلاقی. اگر آیات مربوط به اصول دین مورد نظر باشد، مسلماً آن آیات برای تنبیه، بیداری، تدبیر و تفکر آمده است، تا پس از تأمل مورد قبول واقع شده و انسان‌ها بدان مؤمن گردند و اینجاست که در دین اکراه و اجباری نیست.

لااکراه فی الدین، یا آیه شریفه انا هدینا السبیل اما شاکراً و اما کفوراً. و معلوم است که ایمان اجباری بی‌معناست. اما این بدان معنا نیست که در آیات الهی آیات دستوری اعم از ایجابی و سلبی وجود نداشته باشد، بلکه انکار این مطلب در واقع انکار ضروریات قرآن است و کلام خداوند مملو از امر و نهی است. تمام افعالی که در قرآن کریم به صورت امر و نهی آمده است دلالت بر همین معنا دارد از جمله آنها: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، اقیموالصلوة، اتواالزکاة، و امر بالمعروف وانه عن المنکر، کتب علیکم الصیام و غیره که شمارش آنها واقعاً مشکل است.

البته این امر و نهی‌ها که بیشتر در خصوص فروع دین اعم از رفتار فردی، اجتماعی و اخلاقی فردی و جمعی است، منافاتی با اختیاری بودن ایمان به اصول دین ندارد، زیرا اگر انسان پس از تأمل در آیات، مبدأ، مقصد و راه را پذیرفت، سیر در این راه مستلزم پذیرش بایدها و نبایدهایی ویژه است.

۷- در صفحه ۱۰۶، ایشان کلمه «حمد» را اسم اعظم یعنی بزرگترین و جامع‌ترین اسم خداوند که شامل همه اسماء باید باشد، معرفی کرده‌اند. در حالی که اولاً اساساً حمد، صفت است و نه اسم و ثانیاً تعیین آنکه اسم

اعظم خداوند سبحان کدامیک از اسماء نودونه‌گانه مذکور در قرآن است، بین مفسرین امری اختلافی است و بالاخره اینکه سخن باید دارای دلیل باشد.

۸- در صفحه ۱۰۷، آیه شریفه «و علم آدم الاسماء کلها» (بقره / ۳۱) را آورده و کلمه اسماء را در پراگماتیک به «نامها و علامتها» ترجمه نموده‌اند. حال آن که این برداشت با ظاهر همین آیه و دیگر آیات قرآنی تطابق ندارد. اما از آن رو که بحث در این مورد بسیار مفصل است و این مقاله مختصر گنجایش آن را ندارد، علاقه‌مندان محترم به ویژه نگارنده گرامی کتاب حاضر را به جلد اول تفسیرالمیزان (متن عربی) صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸ ارجاع می‌دهد.

۹- در صفحه ۱۵۲، قاعده فقهی «الناس مسلطون علی اموالهم» را که به معنای تسلط و اختیار مردم بر اموالشان [البته در چارچوب قانون و شریعت] است، بدینگونه تفسیر فرموده‌اند که «این حق مردم است که با مشارکت در تصمیم‌گیریها، سرنوشت خود را مشخص گردانند.» این تفسیر اگرچه فی نفسه درست می‌تواند باشد، اما هیچگاه معنای قاعده فقهی مزبور نیست.

۱۰- در صفحه ۲۱۴ تحت عنوان «روش تفکر منطقی» مطالبی درج نموده‌اند که در واقع بیان شروط برگزاری جلسات آزاداندیشی است و شاید منظور ایشان از عنوان مزبور، همان جلسات یادشده باشد، اگرچه می‌گویند المعنی فی بطن الشاعر اما هر اصطلاحی به ویژه در کتب علمی معنای خاص خود را دارد که در ابتدا به ذهن خواننده متبادر می‌شود.

یعنی عنوانی که ایشان ذکر کرده‌اند، این مطلب را القاء می‌کند که نویسنده می‌خواهد از منظر علم منطق روش و شیوه تفکر را توضیح دهد، اما پس از مطالعه آن را نمی‌یابد.

مشابه همین بحث را در عنوان «روش‌های تفکر و خلاقیت» صفحه ۲۲۰ می‌بینیم که با محتوای مطالب درباره روش‌ها مناسبت ندارد.

و همین‌گونه است عنوان «شناخت مغز...» که در ذیل آن، هیچگونه مطلبی درباره شناخت خود مغز دیده نمی‌شود.

وی در صفحات ۲۳۸ الی ۲۴۲ تأکید کرده‌اند که واژه «قلب» در قرآن به معنای مغز است، علامه طباطبایی (ره) در جلد دوم تفسیرالمیزان (عربی) صفحه ۲۲۳ بحث مفصلی درباره معنای قلب در قرآن کرده و در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که مراد از قلب در قرآن کریم، حقیقت انسان یعنی نفس و روح اوست، از آنجا که تعقل، تفکر، حب، بغض، خوف و امثال آن و هر نوع کسب و اکتسابی در واقع منسوب به حقیقت انسان است. و بر این اساس تمامی آیات مربوط به قلب را به نحوی زیبا و متناسب تفسیر نموده است که خوانندگان محترم را به تفسیر آیه ۲۲۳ سوره بقره در المیزان دعوت می‌نماید.

البته تدقیق در صفحات دیگر این کتاب اشکالات مشابهی را هویدا می‌کند که به منظور خودداری از اطاله بحث، از درج آنها پرهیز می‌شود.

پانوشته‌ها:

۱. رک به، مفردات راغب، ص ۱۳۰
۲. رک به مفردات راغب ماده شکر و نیز رک به قاموس قرآن ماده شکر
۳. رک، آموزش عقاید، مصباح، صص ۶۲-۶۳.
۴. سوره روم آیه ۳۰.